بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 12 اسفند 1394.

12/ 12/ 94

در تکمیل عرایض دیروز من دو نکته عرض کنم. ما در مورد این روایتی که وارد شده بود که امام علی امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که لا تنکح الحسن دو احتمال مطرح می کردیم یکی اینکه این نهی، نهی مولوی است ولی نهی مردم هست به اینکه شما به امام حسن فشار نیاورید و از امام حسن درخواست تزویج دخترتان را نکنید و این منافات ندارد با اینکه برای امام حسن حتی مستحب باشد که در خواست مردم را قبول کند و قضای حاجت مؤمن مسحتب است و مصداقی از مصادیق قضای حاجت مؤمن باشد. احتمال دوم اینکه نه اصلا نهی مولوی نیست نهی ارشادی است. یعنی شما اگر دخترتان را به ازدواج می دهید به این امید که شاید دختر شما به طور دائم به همسری امام حسن مجتبی در بیاید این امید، امید صحیحی نیست. به هدفتان نمی رسید. امر ارشادی به این شکل هست که امر می کنیم به یک نفر که فرض کنید می گوییم که مثلا دکتر به یک نفر می گوید که فلان کار را بکن. یعنی آن هدفی که داری می خواهی بیماری ات خوب شود راه رسیدن به آن هدف این هست. از آن طرف اگر نهی ارشادی یعنی اگر تو هدفی داری با این راه به آن هدف نمی رسی. لا تبع ما لیس عندک. آن چیزی که در نزد تو هست اگر بفروشی نه اینکه حرمت تکلیفی دارد نه، اگر شما ما لیس عندک را این صیغه را اجرا کنید این اجرای صیغه برای اجرای آن مالکیت هست و این صحیح نیست و به آن مالکیتی که هدف شما از اجرای این معامله هست به آن نمی رسید. این هم در واقع نشانه ارشاد به این هست که شما به هدفتان که رسیدن به زوجیت مستمره برای دخترتان هست نمی رسید. آنها هم در پاسخ گفتند که نه ما هدفمان این نیست. ما هدفمان اتصال به خاندان رسالت هست و ما به هر حال به این هدفمان می رسیم حالا چه آن ازدواج مستمره صورت گیرد یا صورت نگیرد. ما عرض می کردیم ظاهر روایت با احتمال دوم سازگار تر هست. آن احتمال اول یک مقداری خالی از تکلف نیست. آن تعلیل را جور کردنش سخت است. یا تنکح الحسن را هم ارجاع دادن به اینکه دخترانتان را برای ازدواج عرضه نکنید اصرار هم نکنید به امام حسن خب یک مقداری خالی از بعد نیست خود آن احتمال اولی که عرض می کردیم. احتمال قوی تر احتمال دوم

است. مؤید این احتمال دومی ک ذیلی در این روایت در نقل های عامه است. در نقل های عامه این ذیل دارد که می گوید حضرت امیر صلوات الله علیه خوشحال شدن بعد از اینکه رجل من حمدان آن مطلب را گفتند، حضرت امیر خوشحال شدند و فرمودند که اگر من بهشت دستم بود و تمام حمدانی ها را بهشت می بردم. یک همچین تعبیری در بعضی نقل های عامه است که من حالا آدرسش را یادداشت نکردم. بعد چند جا من دیدم در نقل های عامه این مطلب آمده است در بعضی از نقل های عامه است که من حالا آدرسش را یادداشت نکردم. چند جا دیدم من در نقل های عامه این مطلب آمده است. در تشدید المطاعن جلد 6 صفحه 160 هم نسبت به این ذیل خیلی عنایت دارد و در بحث کلامی که در مورد این موضوع هست به این ذیل توجه خاصی دارد. تشدید المطاعن کتابی هست مال پدر میر حامد حسین

سوال:...

پاسخ: می فرمایند احیاء علوم الدین جلد 2 صفحه 56 آن مطلب را که من،

شاگرد: لو کنت بابواب علی باب الجنبه لقلت لحمدان ادخلی...

استاد: خلاصه حضرت خیلی از این اظهار تمایلی که این قبیله حمدان کرده اند خوشحال شدند در واقع آن ابراز ارادت این خاندان حمدان نسبت به خاندان رسالت حضرت خیلی خوشحال شدند. این معنایش این است که حضرت خوششان آمده است از این اصرار هایی که صورت می گرفته است. نه اینکه این اصرار را ناپسند می دانسته اند و اینها. حالا یک تعبیری در سبلل الهدی جلد 11 صفحه 69 در مورد آن ذیلش هست. می گوید در این روایت که نقل می کند می گوید سیقولون و الله یا امیر المؤمنین لو خطب لنا کل یومٍ زوجناه منا ابتقاءا فی صح رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم. ما برای اینکه داماد پیغمبر، دامادی با پیغمبر برای ما حاصل شود ما به امام حسن این چیز را می کنیم. این یک نکته. نکته دوم اینکه ما عرض کردیم آن روایتی که از سلمان علیه الرحمه نقل شده است که روایت پیشگویانه است روایت را ملاحظه فرمایید در مورد حضرت مهدی در آن هست در مورد امام حسین هست و یک روایتی در مقام یپشگویی از اینده است. در آن روایت در مورد امام

حسن تعبیر کرده است بأبی صاحب الجفنه و الخوان نکاح النساء. این روایت ما عرض می کردیم که ظاهر این روایت این هست که این ویژگی ها به عنوان مدح امام حسن ذکر شده است. و عرض کنم کأنه امام حسن کسی هست که هم حاجات مادی مردم را براورده می کند با سفره داریشان و هم حاجات معنوی شان که اتصال به خاندان رسالت هست آنها را برطرف می کند و این تعریفی هست که از امام حسن مجتبی حضرت سلمان کرده است. البته این روایت از جهت سندی معتبر نیست ولی اگر از جهت سندی هم معتبر نباشد یعنی روایت مجعول هم باشد آن کسانی که این روایت را جعل کرده اند نکاح النساء بودن را یک نوع مدح می دانسته اند برای امام حسن مجتبی و خود همین مؤید این است که اینها به عنوان نقطه ضعف تلقی نمی شده است در آن عصوری که این روایت جعل شده است اینکه جاعل اصلا به این جور چیزها آشنا نباشد و اینها خیلی مستبعد هست. البته ممکن است شما این مطلب را بگویید که شاید این به عنوان ویژگی بارز و شناخته شده این تعبیرات را آورده است. کما اینکه در مورد حضرت رسول صلوات الله علیه در بعضی از روایت ها هست که در انجیل حضرت رسول را به عنوان نکاح النساء معرفی می کند. این در واقع معلوم نیست که این در مقام مدح باشد. در مقام ویژگی خاصی که پیغمبر داشته اند یعنی کسی هست که برایش نکاح زنان زیاد جایز هست. چون یکی از اختصاصات پیغمبر بحث این هست که می تواند نه تا همسر اختیار کند. این اشاره به خصوصیات خاص پیغمبر هست. این هم اشاره به ویژگی خارجی ای که امام حسن مجتبی از آن ویژگی برخوردار بوده است. اگر این احتمال را هم مطرح کنیم که به نظرم در مورد امام حسن مجتبی احتمال مستبعدی است. در مورد پیغمبر یک ویژگی خاص دارد که حکم خاص دارد پیغمبر مجاز به ازدواج کردن هست ولی در مورد امام حسن اینکه بخواهیم به این جهت بگوییم ناظر هست و اینها خالی از بعد نیست ولی غرض من حالا خیلی نمی خواهم روی آن جهتش بحث کنم این که بیشتر تکیه ام روی این هست اینکه نقطه ضعف تلقی نمی شده است. حالا مدح ه نباشد ویژگی یک شخص را که می خواهند بیاورند به خصوص در جایی که دارد می گوید پدرم به قربانش باد فوقش این است که این ویژگی ای که نه مدح است نه ضم است. ویژگی خارجی و این نشانگر این هست که بحث ازدواج های مکرر امام حسن مجتبی ولو به طلاق

هم می انجامیده است چیزی نبوده است که یک نقطه ضعف و یک نقطه منفی در زندگی امام حسن مجتبی تلقی شود خب این بحث تمام.

در روایاتی که ما داشتیم حالا برگردیم در خود روایات بحثمان. یک روایت محمد بن قیس بود، روایت محمد بن قیس

**عَلِیُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِی نَجْرَانَ وَ سِنْدِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ الْحَنَّاطِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ قَالَ قَضَی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع فِی رَجُلٍ قَتَلَ أُمَّهُ قَالَ إِنْ کَانَ خَطَأً فَإِنَّ لَهُ مِیرَاثَهَا وَ إِنْ کَانَ قَتَلَهَا مُتَعَمِّداً فَلَا یَرِثُهَا**

شبیه این مضمون را محمد بن قیس عن ابی جعفر نقل کرده است بدون اینکه از حضرت امیر نقل کند. قال اذا قتل الرجل امه خطأ ورثها و ان قتلها عمدا لم یرثها. اینکه آیا مثلا اصل روایت مال حضرت امیر بوده است و در نقل فقیه سقطی رخ داده است و امثال اینها خب یک چیزی ممکن است مورد بحث قرار گیرد این دو تا نقل از جهتی تفاوت هایی دارد که بعدا در بحث محتوا عرض می کنم یک نقل آن شبیه سوال است و پاسخ و یک نقل آن بدون سوال و پاسخ است این در بحث های آینده یک تعصیبی هم دارد. خب این چجوری است آیا دو بار امام باقر علیه السلام فرموده است یا یک بار فرموده است و اینجا یک سقطی در نقل دوم رخ داده است به نظر می رسد که نمی شود استظهار سقط کرد حالا این اجمالا یک اتفاقا همین روز ها در بحث حاج آقا یک روایتی شبیه همین عاصم بن حمید عن محمد بن قیس مطرح هست که در بعضی از نقل هایش عن امیر المؤمنین دارد و در بعضی از نقل هایش عن امیر المؤمنین ندارد و بعضی از نقل هایش هم مجمل هست و امثال اینها. ممکن است یک به اصطلاح استشهادی برای اینکه بگوییم این عن امیر المؤمنین هم داشته باشد بشود و آن این است که بگوییم محمد بن قیس راوی کتاب قضایا امیر المؤمنین است و کتاب قضایا معروف داشته است و این سند، سند متکرری هست که به محمد بن قیس منتهی می شود. به خصوص در سند علی بن، آن سند اول که حالا آن که امیر المؤمنین هم دارد و بگوییم که مثلا عاصم بن حمید عن محمد بن قیسخهع شاهد بر این هست که از کتاب محمد بن قیس قضایا امیر المؤمنین اخذ شده است.

سوال: کتاب قضایا امیر المؤمنین است یا...

پاسخ: مرحوم شیخ در فهرست به نام قضایا امیر المؤمنین ذکر می کند و مرحوم نجاشی می گوید که و له کتاب القضایا المعروف به این قسم علی ای تقدیر هر کدامش باشد ظاهرا مراد قضایا امیر المؤمنین هست در همان عبارت نجاشی هم از قبل و بعدش به نظر می رسد که مراد قضایا امیر المؤمنین باشد. به نظرم در محمد بن قیس اسدی تعبیر می کند له کتاب القضایا امیر المؤمنین و بعد این هم می گوید آن هم یک کتاب قضایا دارد آن جا هم قرائن هست که مراد قضایا امیر المؤمنین است. علی ای تقدیر از این قرینه بگوییم اینجا مثلا امیر المؤمنین هم وجود داشته است. ولی اولا نقل فقیه با عاصم شروع می شود و خیلی واضح نیست که حتما از کتاب محمد بن قیس گرفته شده باشد. ممکن است از کتاب عاصم گرفته شده باشد و اینکه عاصم فقط منقولات محمد بن قیس در کتاب قضایا امیر المؤمنین را نقل کرده باشد خیلی شاهدی نداریم این اولا. ثانیا به طور کلی من یک مراجعه کردم نقلیات عاصم بن حمید عن محمد بن قیس را عن ابی جعفر علیه السلام خب یک حجم زیادی اش عن ابی جعفر بعدش قال امیر المؤمنین یا قضایا امیر المؤمنین یا ماجراهایی که در مورد حضرت امیر المؤ.منین هست دارد. آمار ندارم ولی فکر کنم یک چیزی حدود شصت درصد آن به حضرت امیر منتهی می شود ولی حجم زیادی اش به امیر المؤم.نین منتهی نمی شود. با تعبیرات مختلف که من حالا آدرس هایش را یادداشت کرده ام فقط بعضی تعبیراتش را فقط می گویم که عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعت ابا جعفر علیه السلام با تعبیر سمعت. یا سمعته با این تعبیر. یا قال سألت ابا جعفر علیه السلام یا قال سألته. یا قلت له یا قال قلت لأبی جعفر علیه السلام امثال اینها. یا عن ابی جعفر علیه السلام فی رجل فقال. به این شکل که شبیه سوال و جواب است یا باز عن ابی جعفر علیه السلام قال یک عبارت ابتدایی را از امام باقر علیه السلام نقل می کند. من حالا موئاردش را یادداشت کرده ام موارد حجم نسبتا زیادی است شاید مجموعا چهل مورد باشد. به هر حال حجم مواردی که عاصم بن حمید عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام نقل می کند که نامی از امیر المؤمنین در سند نیست خیلی زیاد است و هیچ وجهی ندارد که ما این موارد را بخواهیم بگوییم نادرست است یا تحریفی و تصنیفی و مجرد اینکه این روایت دو جور نقل شده است دلیل بر این نیست اما باقر علیه السلام یک موقعی ممکن است قضاوت امیر المؤمنین

را نقل کرده باشند و یک موقعی همان مطلب را مستقیما نقل کرده باشند. منافات ندارد که به دو شکل هم امام باقر علیه السلام مطلب را نقل کرده باشند. یک کمی هم نحوه تعبیرش هم مختصر تفاوتی هم دارد. محتوا یکی است ولی نحوه تعبیرش هم یک مقدار تفاوت دارد می تواند به این جهت باشد.

سوال: عاصم از .. نقل می کند

پاسخ: عاصم از بجلی. محمد بن قیس بجلی است.

خب این بحث خاصی دیگر ندارد. روایت دیگر بحث را بخوانی یکی از روایت های دیگر بحث که در جلد 27 جامع الاحادیث هست. جلد 27 است که آن هم از محمد بن قیس نقل شده است. روایت این هست که آدرسش این است جامع الحادیث جلد 27 صفحه 282 حدیث 40674 باب 20 از ابواب العدد حدیث 9. آدرس کتب اربعه اش هم تهذیب جلد 8 صفحه 80 حدیث 275 که رقم 194 باب هست. سندش این هست که

**عَلِیُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَخَوَیْهِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَیْسٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع**

این روایت به حسب ظاهر روایت موثقه است. علی بن حسن بن فضال که واقفی ثقه است و برادر هایش هم، علی بن حسن بن فضال معذرت می خواهم فطحی ثقه است و دو برادرش محمد و احمد هم فطحی ثقه است و بقیه سند که مشکلی ندارد. ولی یک مشکلی اینجا وجود دارد و آن این است که من هیچ جا روایت دو برادر علی بن حسن بن فضال عن عاصم بن حمید را ندیده ام و هیچ جا علی بن حسن بن فضال به توسط دو برادرش از عاصم بن حمید نقل نمی کند. یک احتمال ابتدائا به ذهن انسان خطور می کند و آن این است که عن ابیهما اینجا افتاده باشد. علی بن حسن بن فضال عن اخویه عن ابیها که یعنی حسن بن علی بن فضال. حسن بن علی بن فضال از عاصم بن حمید خیلی روایت دارد. جزو راویان عاصم بن حمید پدر اینها حسن بن علی بن فضال است. این یک احتمال. ولی احتمال قوی تر یک احتمال دیگری هست که آن این است که اینجا یک اشتباهی رخ د اده است. توضیح و ذلک اینکه من روایت های علی بن حسن بن فضال را از عاصم بن حمید کنترل کردم. در تمام مواردی که در اسناد تهذیب وارد شده است، در تمام موارد دو نفر

واسطه هستند. ابن ابی نجران و سندی بن محمد. که هفت هشت تا ادرس دارد آدرس هایش را هم سریع بخوانم. تهذیب جلد 7 صفحه 349 رقم 1425، پنجاه و ششم باب صفحه 421 رقم مسلسل 1684 ششم باب. 488 رقم مسلسل 1959، صدو شصت و هفت باب. جلد 8 صفحه 51 رقم 164 رقم 83 باب. صفحه 183 رقم 641 رقم 65 باب. صفحه 213 رقم 761 صفحه 67 باب. جلد 9 صفحه 183 رقم 739 دهم باب. صفحه 374 حدیث 1337 رقم 16 باب. صفحه 379 رقم 1357 رقم 10 باب. صفحه 381 رقم 1362 پانزدهم باب.اینها این دو نفر در آنها واسطه بودند. یک مورد دیگر هم هست در تهذیب جلد 3 صفحه 333 رقم 1043 که رقم 69 باب هست که این دو نفر هستند و محمد بن ولید هم علاوه بر آنها اضافه به آنها وجود دارد. واسطه بین علی بن حسن بن فضال و عاصم بن حمید. خود همین روایت های بحث ما یکی اش هم همین بود همین روایتی که الآن خواندم که مورد بحث بود که عن ابی جعفر عن امیر المؤمنین هست یا نیست آن هم یکی از همین روایت ها هست که عبدالله بن ابی نجران و سندی بن محمد عن عاصم بن حمید اینجا واسطه است. من احتمال زیاد می دهم که این دو روایت پشت سر هم بوده اند. در کتاب علی بن حسن بن فضال. در روایت دوم ایشان عنهما تعبیر کرده بوده است. و مرحوم شیخ عنهما را خیال کرده است که مراد دو برادرش هستند چون خیلی وقت ها علی بن حسن بن فضال از دو برادرش نقل می کند ارجاع ضمیر عنهما اشتباه داده شده است حالا ممکن است مثلا سند قبلی اش هم اخویه بوده است، از اخویه اش خیلی روایت دارد.

سوال:... این که واسطه باشد بین سندی و ابی نجران خیلی مواردش اندک است دیگر

پاسخ: نه خیلی زیاد است. علی بن حسن بن فضال عبدالرحمن بن ابی نجران و سندی بن محمد از عاصم بن حمید همه موارد واسطه است. یک موردش علاوه بر آن محمد بن ولید هم اضافه دارد ولی همه موارد این دو تا هستند. همه موارد این دو تا هستند یک مورد را که آدرسش را دادم محمد بن ولید هم اضافه دارد. در اسناد تهذیب که هست همه به این شکل وارد شده است. به خصوص این روایت بحث ما که دقیقا هم آن هم آن هم مال قاتل و قتل و این حرفها هست این احتمال کاملا می رود که این دو روایت زیر هم بوده اند یا بعضی روایت های دیگری که ذکر کردم آن روایت هم متناسب هست که اینها زیر هم باشد.

سوال:...

پاسخ: در سند قبلی اش مثلا دو تا روایت بوده است یک روایتش عبدالرحمن بن ابی نجران و سندی بن محمد عن عاصم بن حمید بوده است سند قبلی اش عن اخویه بوده است. اشتباها به جای اینکه به این دو تا برگرداند به سند های قبلی اش برگردانده باشند. به خصوص تکرر روایت علی بن حسن بن فضال عن اخویه این مطلب را که تا عنه را ببینم ذهنش برود به آن اخویه و توجه به مثلا سند بلا واسطه نکرده باشد کاملا طبیعی است. علی ای تقدیر اگر این هم باشد که خب عبدالرحمن بن ابی نجران و سندی بن محمد هر دو از اجلا ثقات هستند یک مقداری بهتر هم می شود آنها هر دو شان امامی ثقه هستند حالا برادران علی بن حسن بن فضال فطحی ثقه هستند و این دو امامی ثقه هستند. علی ای تقدیر این دو روایت، آهان اما متنش. متن روایت این است. یک روایت مفصلی است حالا من چون نیاورده ام روایت را فقط آن قطعه ای که یادداشت کردم که اینجا هم هست در ذیل جامع الاحادیث آن قطعه آورده شده است. صحبت سر این هست که زنی که طلاق داده می شود نحوه طلاق چه شکلی است و عده رجعیه، و بحث عده و اینها هست و بعدش دارد

**و ان قتلت ورث من دیتها.**

اگر زن کشته شود شوهرش که او را طلاق داده اس از دیه اش ارث می برد.

**و ان قتل ورثت من دیته.**

اگر شوهر کشته شود از دیه اش زن ولو زنی که در عده رجعیه هست ارث می برد.

**ما لم یقتل احدهما صاحبه**

که اگر قاتل باشند دیگر ارث برده نمی شود. خب این هم یک روایت. خب سایر روایاتی که اینجا هست در جلد سی و یکم جامع احادیث است. من حالا سریع روایت هایش را می خوانم، این روایت هایش را آدرسش را در چیز داده است،

سوال:....

پاسخ: حالا بعد اینها را بحث می کنیم. اینها ما لم یقتل احدهما صاحبه اینها یک سری بحث های کلی دارد که آیا از اینها استفاده می شود که کلا قتل مانع ارث است یا مثلا نسبت به قتل خطا اطلاق دارد یا ندارد آن بحث اولین بحثی که بعد از خواندن روایات بحث می کنیم همین بحث است که آیا روایت هایی که به طور مطلق گفته است مثلا القاتل لا یرث. اطلاق دارد نسبت به قتل خطأ یا اطلاق ندارد آن بحثی است که باید بحث کنیم. خب حالا یک بار کل روایت را بخوانیم و بعدا در مورد آن بحث های متنی اش بعدا صحبت کنیم. خب روایت بعدی که اینجا هست، در جلد بقیه روایت ها جلد 31 است. جلد 31 باب 21 از ابواب القتل. در این ابواب القتل چند تا روایت دارد که یعنی در واقع دو تا روایت دارد که به این بحث ما مربوط است. یک روایت چهارم باب هست که صفحه 192 از جلد 31 است. که رقم مسلسلش 47447 است. از کافی و تهذیب و فقیه نقل شده است. آدرس کافی اش هم جلد 7 صفحه 298 است. سندش هم این است.

**محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن علی بن حکم عن علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر.**

خب این سند همان سندی است که قبلا بحث هایش گذشته است. در مورد علی بن حکم بحث نکردیم ولی اجمال بحثش را، حالا بحث های مفصلی دارد نمی خواهم وارد بحثش شوم اجمالا عرض کنم علی بن حکم کوفی و علی بن حکم انباری و علی بن حکم بن زبید اینها همه یکی هستند. که با عنوان علی بن حکم کوفی مرحوم شیخ گفته است ثقه جلیل القدر و آن ها یکی هستند اینها متعدد نیستند. بحث وحدت تعددش خیلی بحث مفصلی دارد نمی خواهم وارد بحث تفصیلی آن بشوم. خب

**عن علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر**

که همان بحث هایی که در مورد علی بن ابی حمزه و اینها هست تمام اینها اینجا می آید. سند فقیه آن هم

**روی القاسم بن محمد که همان جوهری است عن علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا یقتل الأب بابنه اذا قتله و یقتل الابن بابیه اذا قتل اباه**

بعدش دارد

**و قال لا یتوارث رجلان قتل احدهما صاحبه**

این روایت یک بحث خیلی جدی دارد من فقط اینجا به طور اجمال اشاره کنم که بحثش کجا بحث شده است نمی خواهم دیگر وارد بحث سندی اش شوم. آن این است که این قال ایا اشاره این هست که ادامه آن روایت قبلی است یا و قال یعنی و قال ابو عبدالله علیه السلام. کأنه یک روایت مرسل است. یک روایت مرسل است. در ذیل این حدیث کفن المرأه علی زوجها، یک روایتی شبیه این در فقیه وارد شده است. که خیلی معرکه آرا است در مورد اینکه این روایت دومی که هست یک روایت مرسل است یا همان روایت قبلی هست که سندش صحیح است و آن بحث کفن المرأه علی زوجها من فکر کنم آدرسش را هم داشتم جلد 4 صفحه 193.

سوال:...

پاسخ: نه آن مسلم است که به امام بر می گردد ضمیرش آن در آن جهتش تردیدی نیست ولی اینکه آیا این یک روایت مرسل است یا یک روایت مسند است مرحوم آقای خوئی اصرار دارند که این روایت یک روایت مسند است ولی خیلی بحث معرکه آرا است آنجا. ذیل همین روایت بحث آقای خوئی را ببینید و بحث هایی که از قدیم از زمان صاحب معالم و صاحب مدارک من این بحثش را دنبال می کردم و اینها خیلی بحث دارد من نمی خواهم وارد آن بحث شوم آن یک بحث مبنایی خاص است. اجمال عرض کنم که یک قانون آقای خویی اینجا را به عنوان یک قانون عام می خواهند بگویند. می گویند اگر گفت و قال این یعنی ادامه همان روایت است. من خیلی برایم روشن نشد که این و قال که ایشان می خواهند بگویند مطلب همین جور باشد که ایشان می فرمایند. البته به طور موردی ممکن است بعضی جاها مطلب آقای خویی صحیح باشد فکر می کنم اینجا باید قرینه موردی مطلب را دنبال کرد. حالا یک بحثی دارد که یک قدری باید به طور جدی تر من هنوز به یک نتیجه روشن در مورد صحت فرمایش آقای خویی نرسیدم به نظرم استظهار فرمایش آقای خویی مشکل است. در خصوص ما نحن فیه هم البته آنجا هم همین بحث هست که

روایت اول را در کافی بدون ذیل نقل کرده است. اینجا هم عین همین است این و قال لا یتوارث رجلان قتل احدهما صاحبه بدون این ذیل در کافی و تهذیب نقل شده است. و آن در همان جا هم آنهایی که قرینه قرار داده اند که این روایت مرسل است همین را قرینه قرار داده اند. آقای خویی می خواهد این قرینه را قبول نکند به نظرم اگر این قرینه هم نباشد، قرینه برای استظهار مرسل بودن را نپذیریم دیگر استظهار اینکه آن قبلی هست را خیلی مشکل است. آن ادعای کلی که آقای خویی هم می فرمایند خیلی ثابت نیست. حالا این یک بحثی هست باید یک مقداری روشن تر و دقیق تر و ریز تر بحث کرد که من عجالتا هنوز یک قرینه روشنی بر صحت فرمایش آقای خویی نرسیدم. یا اگر اینجاها من فکر می کنم اینجاها اجمال دارد و احتمال ارسال را نمی توانیم چیز کنیم. لا یتوارث رجلان این یک جا شبیه این روایت ما داشتیم. لا یتوارث رجلان قتل احدهما صاحبه کدام روایت بود؟ بله درست است در کافی جای دیگر آورده است آن را. از قاسم بن محمد عن علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام ولی اینجا نیاورده است این را چقدر بد منتقل کرده است. در این ما نحن فیه ولو اینجا نیامده است ولی جای دیگر وارد شده است خب این در این ما نحن فیه دیگر بحث خاصی نیست و این پیدا است که این،

سوال:...

پاسخ: نه حالا در کافی که صریحا می گوید لا یتوارث رجلان قتل احدهما صاحبه به همین سند است دیگر. کافی تهذیب نقل های دیگری که هست من می خواستم بگویم که چون اینجا در ذیلش نیامده است ما می خواهیم آن را مرسل تلقی کنیم. علی ای تقدیر اصل این بحثی که مرحوم خویی مطرح کرده اند یک بحثی است که به طور جدی باید دنبال شود به طور جدی آن ادعایی که مرحوم آقای خوئی دارند اینکه گفته ام برای من ثابت نیست نه اینکه تتبع جدی چیز کرده ام عجالتا ثابت نیست. حالا یک بحث جدی هست این جور موارد را ما چه جوری باید مشی کنیم که یک مقدار باید دنبال کرد که آیا واقعا مطلب آقای خوئی با و قال، یا قال تنها، اینکه واو داشته باشد یا نداشته باشد فرق دارد یا ندارد آن بحث ها. ولی در ما نحن فیه دیگر این بحث بحثی ندارد به قرینه ورود این روایت در کافی و تهذیب. در جای دیگر به همین سند

سوال:....

پاسخ: بله مؤید آقای خوئی است.

سوال: نه کلا

پاسخ: نه در خصوص این مورد اگر همه مواردش به این شکل باشد یا حجم زیادی اش به این شکل باشد مؤید آقای خوئی است همین که می گویم تتبع نکردم این موارد این بحث را باید آدم دنبال کند موارد این شکلی را. مواردش را استقصا کند ببیند این ها را در سایر جاها چه طوری از آن در می آید. یک کار تتبعی جدی می خواهد. کل فقیه را باید از اول تا آخر آدم دنبال کند این مواردی که این شکلی است ببیند چه از توی آن در می آید آیا یک نکته خاصی در می آید یا خیر آن یک تتبع گسترده می خواهد. خب این همم یک روایت. روایت بعدی اش در همین بعدی باب هست که هم کافی نقل کرده است و هم تهذیب نقل کرده است به همان سند همیشگی کافی به حلبی، علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن حماد که قبلا مشابه آن را مکرر گذشته است و بحث کرده ایم در موردش. حمادش حماد بن عثمان است. حلبی اش عبیدالله حلبی است. و در وثاقت این بزرگان بحثی نیست. در نقل تهذیبش که باز روشن تر دیگر در نقل کافی ابراهیم بن هاشم است که ممکن است کسی روایت را به جهت او حسنه بداند ولی ما صحیحه می دانیم ولی در نقل تهذیب دیگر این مشکل هم نیست. حسین بن سعید عن ابن ابی عمیر عن حماد عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام. البته این چیزی که ما می گوییم در نقل تهذیب است. در نقل کافی هست قال سألته عن الرجل یقتل ابنه أیقتل به قال لا. در تهذیب ادامه دارد و لا یرث احدهما الآخر اذا قتله. این ذیل هم در نقل تهذیب وارد شده است. این وجود این در یک نقل و عدم وجودش در نقل دیگر منافات با جایی ندارد ها. آن بحثش بحث قتل و امثال اینها بوده است و بحث ارث نبوده است این تکه اش را نیاورده است. بعضی ها تصور می کنند که تقطیع حدیث فقط در وسائل رخ داده است و کتاب های قدما تقطیع نمی کرده اند. نه فراوان تقطیع می کردند خیلی زیاد است تقطیعات. مثلا حدیث اربعه معه را مرحوم کلینی در کافی سی چهل جا تکه هایی از آن را نقل کرده است. خیلی جا ها قطعات روایاتی که تقطیع شده

است در کافی فراوان رخ د اده است. این هم قطعه اش را به تناسب نقل کرده است و آن قطعه اش را هم نقل نکرده است این چیز خاصی نیست. خب این هم این روایت. روایت بعدی روایت همین جلد جلد 31 ابواب الدیات باب 3. حدیث 2. آن روایت این هست که

**محمد بن یحیی عن احمد بن محمد و علی بن ابراهیم عن ابیه جمیعا عن ابن محبوب.**

که اینجا می گوید روایت در کافی هم معلق هست و هم محول هست. روایت در کافی با ابن محبوب شروع می شود. سند قبلی اش به ابن محبوب دو تا طریق وجود دارد که این دو طریق در ضمن یک طریق به صولت هیلوله بند شده اند و یک طریق واحد را تشکیل داده اند. بنابراین این هم معلق است، قطعه ای از سند به اعتماد سند قبل حذف شده است که صاحب معالم و اینها این جور تعلیقات را اسمش را بناء می گذارند. البناء علی الاسناد السابقه. مبنی سند مبنی تعبیر می کنند. هم محول است. یعنی دو طریق به ابن محبوب است. محمد بن یحیی عن احمد بن محمد طریق دومش هم علی بن ابراهیم عن ابیه است که بحث هر دو سندش هم مکرر گذشته است. در تهذیب حسین بن سعید عن ابن محبوب ست. از اینجا به بعد سند ها مشترک است.

**عن علی بن رئاب عن ابی عبیده عن ابی عبدالله علیه السلام**

که سند این هست، روایت متنش این است

**فِی امْرَأَةٍ شَرِبَتْ دَوَاءً وَ هِیَ حَامِلٌ لِتَطْرَحَ وَلَدَهَا فَأَلْقَتْ وَلَدَهَا فَقَالَ إِنْ کَانَ عَظْماً قَدْ نَبَتَ عَلَیْهِ اللَّحْمُ وَ شُقَّ**

یک بحثی در مورد دیه هست و دیه اش چه شکلی است

**قُلْتُ فَهِیَ لَا تَرِثُ مِنْ وَلَدِهَا مِنْ دِیَتِهِ**

از دیه ولد ارث نمی برد

**قَالَ لَا لِأَنَّهَا قَتَلَتْهُ**

این روایت از جهاتی مهم است. این در بعضی بحث ها بر می گردیم در موردش صحبت می کنیم. این استفاده می شود که قاتل از، البته این کسی هست که اصلا خورده است برای

اینکه قتل عمد است. خورده است برای اینکه بچه اش را بیاندازد ولی در مورد قتل عمد هم بحث دیه را مطرح کرده است می گوید فهی لا ترث من ولدها من دیته قال لا لأنها قتلته. خب حالا دیگر روایت های بحث تام شد. حالا انشاءالله فردا اولین بحثی که ما در مورد این روایات داریم این است که آیا یک سری روایت های مطلق داریم این روایت های مطلق آیا اطلاقش قتل خطا را می گیرد؟ قتل بحقٍ را می گیرد یا قتل عمدی بظلمٍ است. از بعضی از روایات استفاده می شود که اطلاق منصرف به قتل تعمدی آن هم بظلمٍ است. ولی بعضی روایات بر خلاف این استفاده می شود. اطلاق استفاده می شود. این چه جوری باید با این روایات مشی کنیم این را انشاءالله شنبه در موردش صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد